

دخالت‌گری و سازمان‌دهی. سیاست. آینده پیشین.

اَلَن بَدیو

ترجمه و مقدمه از شیدان وثیق



امروز بیش از همه باید از خود پرسش کرد: چیست آن سیاستِ رادیکال که به ریشه و بُن می‌رود، مدیریتِ ضرورت را رد می‌کند، به فرجام‌ها می‌اندیشد، عدالت و برابری را پاس می‌دارد و به کار می‌برد، مسئولیت خود را در زمان صلح بر دوش می‌گیرد و در انتظار پوچ رسیدن فاجعه به سر نمی‌برد؟

مقدمه

بسیاری که امروزه خود را چپ‌رهایی خواه و کمونیستِ غیر سنتی می‌دانند به گونه‌ای با نظریه‌های فیلسوف نام‌دار و معاصر فرانسوی با شهرتی بین‌المللی، اَلَن بَدیو، با نظریه پرداز «هستی و رخداد» (۱)، «فرضیه کمونیسم» (۲) و غیره آشنایی پیدا کرده‌اند. آثار فراوان او طی چهل سال گذشته، به ویژه در گستره‌ی فلسفه و سیاست‌رهایی (۳) به اکثر زبان‌های مختلف جهان و از جمله انگلیسی، اسپانیایی، ایتالیایی، عربی، ترکی، آلمانی، ژاپنی و غیره انتشار یافته‌اند.

به همت مترجمان، روشنفکران و کنشگران نو اندیش ایرانی در داخل کشور، بخشی نه کوچک از کارهای بدیو اکنون به زبان فارسی برگردانده شده و مورد توجه جوانان چپ رادیکال غیر سنتی ایران قرار گرفته است. با این که این ترجمه‌ها به طور غالب نه از زبان اصلی نویسنده بلکه از انگلیسی انجام گرفته‌اند و در نتیجه می‌توانند خالی از اشکال نباشند، اما باید آن‌ها ارج نهاد. باید، در شرایط سختی که حاکم بر ایران است، از تلاش پیگیر روشنفکران و فعالان داخل کشور در شناسایی نظریه‌های بدیو به فارسی‌زبانان قدردانی کرد.

امروزه مطالعه نظریه‌های بدیو و تأمل بر آن‌ها، به ویژه در زمینه‌ی فلسفه و اندیشه سیاسی، چون بدیو در عین حال ریاضی‌دان، نمایش‌نامه‌نویس و رُمان‌نویس نیز هست، برای ما که در خارج از کشور در

تکاپوی ایجاد چپی دیگر برای ایران هستیم و از مدتی پیش با کوشش سه سازمان و برخی از کنشگران چپ، فرایند شکل دهی تشکل بزرگ چپ یا وحدت آن را آغاز کرده ایم و در نوامبر سال گذشته کنفرانس کدام سوسیالیسم، کدام چپ و کدام شکل سازماندهی را برگزار کردیم، دارای اهمیتی به سزااست. این مطالعه و تامل بر اندیشه بدیو اما البته و ناگفته روشن است، بسانی که او خود نسبت به مارکسیسم انجام می دهد، تنها می تواند مطالعه و تاملی آگاهانه یعنی انتقادی و غیر جزمی باشد. بدیو افق هایی جدید، تئوریک و عملی، در گسست از سیستم های فکری مسلط موجود، از سیستم های نظری کلاسیک در دو شکل اصلی مارکسیسم مبتذل دولت گرا و دموکراسی خواهی پارلمانی در اداره و مدیریت وضع موجود سرمایه داری در برابر ما می گشاید که می توان از آن ها الهام گرفت اما همواره با حفظ نگاهی آزادانه و منتقدانه که ویژه ی هر اندیشه ی رهایی خواهانه است.

می دانیم که امروزه چپ رهایی خواه با پرسمانی اساسی و حیاتی روبه روست؛ چگونه می توان نظریه و عمل در جهت تغییر وضع موجود را در گسست اساسی و ساختاری از سیستم های نظری و عملی تاریخی مبتنی بر سلطه که همانا حفظ و استمرار واقعیت موجود نظم سرمایه داری و سلطه گری است به پیش راند؟ مساله را مشخص تر من بدین گونه در سه پرسش زیر طرح می کنم:

۱- چگونه می توان در شرایطی چون جامعه ی کنونی ما در ایران، مبارزه حیاتی و مبرم ضد استبداد و ضد تئوکراسی را با مبارزه ضد سرمایه داری تلفیق و همراه کرد؟ به بیانی دیگر چگونه می توان مبارزه برای آزادی، دموکراسی و جدایی دولت و دین در ایران را با مبارزه برای عدالت اجتماعی که ناگزیر در مقابل خود ستم و سلطه سرمایه را دارد، درآمیخت؟

۲- چگونه می توان مبارزه برای دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) که ناگزیر در شرایط کنونی ما از نوع دموکراسی نمایندگی و انتخاباتی است را با مبارزه برای دموکراسی واقعی که مداخله مستقیم و بلاواسطه مردمان و به ویژه زحمتکشان در اداره ی امور خود است، یا آن چه که ما دموکراسی مشارکتی، خودگردانی و خود مدیریتی می نامیم - که به واقع هدف و آرمان هر چپ رهایی خواه و کمونیست است - همراه و همسو کرد؟

۳- چگونه می توان در هم سویی و هم راهی با اشکال نوین جنبش های اجتماعی امروزی در دنیای کنونی برای تغییر و دگرسازی وضع موجود و

جهانی دگر سازی و در گسست از شکل های سنتی «سیاست» و تحزب سنتی که همواره از گذشته تا کنون نگاه و سوی به قدرت و تصرف آن و حفظ و استمرار سلطه دارند، شکل های نوین فعالیت سیاسی و سازماندهی را ابداع کرد، به گونه ای که تغییر جامعه و جهان را در فاصله گرفتن از دولت و قدرت با دورنمای زوال دولت و در جهت سیاستی رهایی خواهانه اندیشید و راه کارهایی را برای آن تصور کرد؟

این سه پرلماتیک را من کوشش کرده ام در نوشتارهایی مختلف تا کنون در سه نظریه «گسست» مورد بررسی و تأمل قرار دهم: گسست از سیاست واقعاً موجود، گسست از تحزب واقعاً موجود و گسست از دو «سوسیالیسم» تاریخی: سوسیالیسم واقعاً موجود و سوسیالیسم دموکراسی (۴).

متن کوتاهی که در زیر از بدیو به فارسی برگردانده شده است، در راستای چنین تأملات و پرسش انگیزه های قرار دارد. بدون تردید خوانش آن نه برای پیدا کردن پاسخ بلکه بیشتر، همان طور که اشاره کردیم، برای بازگشایی افق های نظری دیگر سوای آن چه که همواره در ذهنیت سیاسی حاکم غالب شده است می باشد. این متن فصل هفتم از کتابی است که بدیو در سال ۱۹۸۴ زیر نام «آیا می توان سیاست را اندیشید؟» *Peut-on penser la politique*? به نگارش در می آورد. من تصور نمی کنم که این کتاب را تا کنون به فارسی برگردانده باشند ولی می دانم که به زبان های دیگر ترجمه شده است. به هر صورت، خوانش آن را به علاقه مندان توصیه می نمایم.

این کتاب، با این که سال ها از انتشار آن می گذرد و در زمان اوج جنبش همبستگی لهستان به رشته تحریر درآمده است، اما ایده های اساسی اش، به گفته ی خود بدیو در گفت و گو ها و اثرات بعدی و تا کنونی اش، در خطوط اصلی و در حد بیان سرفصل ها هم چنان مورد تایید او می باشند. در متنی که در زیر می خوانید، بدیو دریافت خود از «سیاست» را در تمایز از سیاست سنتی و دولت گرا (از جمله مارکسیستی کلاسیک یا کهنه به گفته ی خود او) در گستره ی دخالت گری و سازماندهی طرح می کند. خواننده برای شناخت بیشتر از نظرات او البته باید هم به خود کتاب و هم به دیگر نوشتارهای سیاسی و فلسفی بدیو رجوع کند. این خطوط اساسی در گسست از آن چه که سیاست کلاسیک یا «سیاست واقعاً موجود» می نامیم را در چند نکته زیر خلاصه می کنیم:

- این که سیاست واقعی و نه آن چه که مبارزه برای تسخیر دولت می

نامند که هسته ی کنونی سیاست غالب کنونی را تشکیل می دهد، از فرضیه ی فرضیه ها یا یک اصل بنیادین آغازین حرکت می کند. این که می توان به رخدادهایی که بیانگر گونه گونی و نانسجامی اند، چون رخدادهای مردمی و کارگری، قوام و تداوم بخشید، که سیاست توسط اقتصاد نابود نشده است، که عدالت بخش گوهترین سوژه است، که می توان در آن جا که گسست از دولت روی می دهد و پیوند اجتماعی در فردیت های ایجابی گسترش می یابد، نتیجه و اثر رخدادهای را ردیابی و دریافت کرد.

- این که ابتکار جدید مارکسی در ارایه فرضیه راه بردی کمونیسم یعنی فرضیه ای است که زوال دولت و سیاست دولت گرا یعنی سلطه به گرد دولت را طرح می کند.

- این که تصمیم به ایجاد سازماندهی، اگر با چنین بینشی از سیاست در تمایز از سیاست دولت گرا درک شود، امری ضروری است. اما این تصمیم نه استوار بر داده ای ساختاری از نوع طبقاتی است و نه استوار بر داده ای منفعل از نوع عقیده عمومی چون ضرورت تحزب برای تسخیر قدرت. سازماندهی، به سادگی یعنی سازماندهی سیاست چون دخالت گری جنبش های مردمی و زحمتکشی، در شرط بندی و در متن رخدادهایی که به باور بدیو در دیگر نوشته های سیاسی اش، ناممکن را ممکن می سازند.

هر جا که در متن علامت کروش [] آمده است، از مترجم و برای تفهیم بیشتر مطلب است.

پاریس - ۲ ژانویه ۲۰۱۴ - ۱۲ دی ۱۳۹۲

شیدان وثیق

الن بدیو

دخالت گری و سازماندهی. سیاست. آینده پیشین.

فصل هفتم از کتاب: آیا می توان سیاست را اندیشید؟

من پیرو مفهومی از سیاست هستم که در آن، تناسب قوا به حساب نمی آیند بلکه فرایندهای عملی اندیشه هستند که اهمیت پیدا می کنند. توجه کنیم که تا چه اندازه امروزه سیاست کهن از هر سو مفاهیم خود را نظامی کرده است: استراتژی، تاکتیک، بسیج، دستور جلسه، تهاجم و دفاع، تسخیر قدرت، ستاد فرماندهی، ائتلاف، مُدل جنگ همه جا حاضر است. آن چه که حداقل از زبان سیاسی درک می شود، اصل

بنیادین(۵) کلازویتز(۶) به گونه‌ای وارونه است. این که، گویی با همان واژه‌ها، سیاست ادامه‌ی جنگ است [و نه بر عکس].

آیا مارکس، در این نظام‌شدن چهره‌ی سیاست، با کشاندن طبقات تاریخی در مبارزه‌ای بی‌امان، مسئولیتی دارد؟ من بیشتر مساله را بدین سان بیان خواهم کرد که او همان درک غالبِ کهن از سیاست را تایید می‌کند. یعنی سیاست چون ستیز برای قدرت و قهر چون چکیده‌ی معنایی این ستیز.

نوآوری مارکسیستی اما، به گفته‌ی خود مارکس در نامه به وید-مایر(۷)، کشف طبقات و مبارزه طبقاتی نیست. ابتکار جدید او در ارائه فرضیه راه‌بردی کمونیسم است. فرضیه‌ای که لغو سیاست چون سلطه و اعمال قهر به گرد آن را طرح می‌کند. ولی ابهامی که نزد مارکس وجود دارد این است که او همان برداشت کهن از سیاست چون ستیز برای تصرف قدرت را نگه‌میدارد و تحقق شکل‌های نوآورانه‌ی آگاهی سیاسی را به آینده‌ای تحویل می‌دهد که پایان سیاست تصور می‌کند. پس بی‌تردید می‌توان گفت که مارکس بیشتر مضمون ممکن سیاستِ دگر را نشان می‌دهد تا این که از شکل پذیرفته شده سیاستِ امروزی بگسلد. به بیانی دیگر، مارکس بر ایده عمومی سیاست نشان زوال ممکن آن را می‌افزاید، ولی در عین حال تصور می‌کند که این زوال می‌تواند با وسایل همان سیاست کهنه، به مجرد قرار گرفتن آن‌ها در دست سوژه‌ی انقلابی یعنی کارگران، انجام پذیرد.

امروزه، به جای پیشگویی رسولانه، باید به استقلال سیاست نسبت به قهر دولتی فعلیت بخشید، با این که می‌توان راه چنین فرضیه [فرضیه قهر] را به طور خاص برای رخدادهای کارگری و مردمی حفظ نگاهداشت. این پاسداری به طور ویژه نسبت دارد با آن چه که امروزه در لهستان رخ می‌دهد. آن جا که سیاست به هر حال درگیر با نگرش تغییر یافته‌ی ای از زمان می‌باشد. آن جا که پایداری و قوام سیاستِ کارگری بر توانایی اقدام تهاجمی آن سرانجام چیره می‌شود.

این که در ساحت خود، سیاست باید بتواند دولت و جنگ، زور و شورش را مهار کند، کمترین شکی در آن نیست. اما این که آنتاگونیسم [قهری برای تصرف قدرت] به مفهوم مرکزی سیاست درآید، موضوعی است که در باره‌ی آن باید امروز تردید کرد. [چند سال بعد در سال ۱۹۹۱ در کتابی تحت عنوان: بدیو - گفتگوها (جلد ۱)، وی در پاسخ به پرسشی در مورد نظرش نسبت به قهر موضع خود را چنین توضیح می‌دهد: به من اجازه دهید پارانتزی در باره‌ی قهر باز کنم. اطمینان داشته

باشید که بینش من نسبت به اوضاع و احوال دور از هر برداشت ملکوتی از آن است. من هرگز نگفته ام که قهر را باید کنار گذارد. من تنها توجه را به این نکته جلب کرده ام که در نظریه سوژه ام من برای تخریب، یک قدرت عمومی برای رسیدن به حقیقت قائل شده ام که اکنون معتقدم از چنین قدرتی برخوردار نیست. در نهایت، به نظر من، قهر خصلت ابزاری دارد و مناسباتش با فرایندهای حقیقت چنان است که بهتر است به جای طرد آن، کاربرد آن را به درستی مورد سنجش قرار دهیم. (۸)

امروز بیش از همه باید از خود پرسش کرد: چیست آن سیاستِ رادیکال که به ریشه و بُن می‌رود، مدیریت ضرورت را رد می‌کند، به فرجام‌ها می‌اندیشد، عدالت و برابری را پاس می‌دارد و به کار می‌برد، مسئولیت خود را در زمان صلح بر دوش می‌گیرد و در انتظار پوچ رسیدن فاجعه به سر نمی‌برد؟ چیست آن رادیکالیسمی که هم‌زمان تکلیفی بی‌پایان است؟ زیرا، چون روانکاوی نزد فروید، اگر صفت انقلابی سیاست را حفظ کنیم، باید سیاست انقلابی را امری اساساً پایان‌ناپذیر تلقی کنیم. این در حالی است که قانون تضاد آشتی‌ناپذیر کهن زمان دیگری جز زمان پایان دادن هر چه فوری به وضعیت کنونی نمی‌شناسد و قانون پارلمان‌تاریسم نیز، در بی‌تفاوتی نسبت به فرجام‌ها، دور تر از زمان حال راکدش که چیزی جز یک حساب‌داری در نوسان بین دو انتخابات نیست، نمی‌بیند.

در این جا، من طرح می‌کنم که هسته‌ی سیاست [سیاستِ دگر در گسست از دو سیاستِ بالا]، دخالت‌گری در شرط بندی با ارجاع به رخداد (۹) با این فرضیه است که تحتِ «همان»، «دیگر» نهان می‌باشد و «دو» را به لحاظ ساختاری «یک» به حساب آورده‌اند. این دخالت‌گری اما ممکن نیست مگر تحتِ فرضیه‌ی فرضیه‌ها یا یک اصل بنیادین آغازین. این اصل که می‌توان به رخدادهایی که بیان‌گر گونه‌گونی و ناانسجامی‌اند قوام و تداوم بخشید، که سیاست توسط اقتصاد نابود نشده است، که عدالت بخش‌گوه‌ترین سوژه است و می‌توان در آن جا که گسست از دولت روی می‌دهد و پیوند اجتماعی در بین فردیت‌های ایجابی گسترش می‌یابد، نتیجه و اثر رخدادها را ردیابی و دریافت کرد.

دخالت‌گری در شرط بندی یک وضعیت پیشا - سیاسی را با تفسیری که از آن به دست می‌دهد سیاسی می‌کند. رخداد در این جاست که خود را می‌سازد. این دخالت‌گری، در برابر ساختار «یک»، «دو» را قرار می‌دهد [«یک به دو تقسیم می‌شود»]. پس چیزی خلاف دخالت‌گری فاضلانه و برنامه‌ای است. این دخالت‌گری در باره‌ی چه باید کرد اظهار نظر

نمی‌کند بلکه در باره ی آن چه که تصور شده است نظر می‌دهد. این آینده پیشین سازنده و تشکیل‌دهنده است زیرا در عمل پس روی است که اندیشه خود را آشکار می‌سازد یا نمی‌سازد، هم در مورد فرضیه ی دخالت‌گر و هم در مورد بازی گران مستقیم در اوضاع و احوال مشخص.

این اندیشه وجود داشته است چون آنی که از دست محاسبه فرار کرده باشد، زیرا که صحبت کردن در باره ی آن، به اندیشه، در پاسخی که اندیشه را تایید می‌کند، موجودیت خواهد بخشید.

زمان آن چه که توتالیتاریسم می‌نامند زمان گذشته است. مشروعیت آن، یا افسانه‌ای است یا نژادی. زمان پارلمان‌تاریسم، پوچی کنونی در موجودی حساب‌داری است. زمان انقلابی کلاسیک، زمان آینده است.

اما زمان سیاسی واقعی [منظور زمان سیاستِ دگر متفاوت از سه زمان بالا] زمان آینده پیشین (یا پیش‌تاخته) است [وقتی چنین شد... چنان خواهد شد] (۱۰).

در این بُعد دوگانه‌ی پیشین و آینده است که زمان سیاستِ واقعی امر سازماندهی را به میان می‌کشد.

به طور معمول، سازماندهی در تنش میان کارکرد بیان‌گری و کارکرد ابزاری اندیشیده شده است. کارکرد بیان‌گری به معنای نمایندگی کردن است. در مارکسیسم، نمایندگی از طبقاتی است که توانایی سیاسی دارند. در لیبرالیسم، نمایندگی از گرایش‌های سیاسی است. کارکرد ابزاری به معنای سازماندهی منافع و آگاهی‌ها با میانجی‌گری برنامه است. بدین سان، در این سازماندهی، بحث بر سر این است که مواضع قدرت به تصرف آیند و در نتیجه برنامه‌ای به اجرا درآید که پاسخ‌گوی آن بیان‌گری باشد.

به باور من، این هستی‌شناسی سازماندهی یا تحزب مدرن که نظریه آگاهی سیاسی طبق برنامه را دیالکتیکی می‌کند، به طور مطلق در همه‌ی گرایش‌های سیاسی مشترک است. مارکسیسم عامیانه یا مارکسیسم کهن در این زمینه دست به هیچ گسست‌گویی نمی‌زند. برنامه، پیوندگاه امر بیان‌گری و امر ابزاری، آگاهی و پراتیک دولتی، به نوبه‌ی خود تحت فرمان واقعیت‌های عمومی قرار می‌گیرد و در نتیجه، آن چه که مفروض است نمایندگی شود دیگر خوانا نیست. زیرا دولت، در بینش برنامه‌ای، می‌بایست ابزاری برای ابزار-حزب (حزب ابزاری) باشد، در حالی که به طور برگشت‌ناپذیری صاحب آن است، دولتی که بیان‌گر هیچ چیز نیست جز این که خود را جدا می‌سازد. وظایف عمومی دولت

الزاماتی را به اراده تحمیل می‌کنند که در بستر آنها حفظ پیوند با دولت، حتا به قیمت ترور، بر اصل قطع پیوند با دولت ناگزیر چیره می‌شود. ایده‌ای که من از سیاست دارم ریشه در این قطع پیوند با دولت دارد.

در برداشت غالب لیبرالی یا مارکسیست‌نما و حتا فاشیستی، سیاست در حقیقت از بین رفته است. نه ایده طبقاتی و نه ایده افکار عمومی جایی در آن نمی‌توانند داشته باشند. این ترکیب مرکب دولت و اقتصاد است که تمامیت آن چه که آشکار است را اشغال کرده است. احزاب مدرن، چه در نظام های تک حزبی و چه پلورالیستی، صلاحیت واقعی خود را تنها از دولت کسب می‌کنند. دولت، با این که عنصر اصلی ساخت سیاسی است، اما در خود، غیر-سیاسی (۱۱) است. در این جا در حقیقت بحث بر سر تضاد هگلی دولت و جامعه مدنی نیست. بحث بر سر نامیدن مکانی است که در آن جا سیاست بازسازی می‌شود. شانس عملی شدن این بازسازی نیز تنها در استقلال سیاست نسبت به دولت است. نه به این دلیل که دولت عامل مخالف یا متضاد است بلکه بدین سبب که غیر-سیاسی است. از این جا به شکل دهی دخالت گری مستمر و پر خطر و متکی بر کارگران می‌رسیم که تنها هدف آن این است که در هر لحظه خصلت رخدادی ذاتی (۱۲) سیاست را پاس دارد.

بدین ترتیب، اگر از سازماندهی چنین درکی را داشته باشیم، تصمیم به ایجاد آن امری ضروری می‌شود. این تصمیم نه بر داده ای ساختاری از نوع طبقاتی استوار است و نه بر داده ای منفعل از نوع عقیده عمومی [چون ضرورت تحزب برای تسخیر قدرت]. سازماندهی، به سادگی یعنی سازماندهی سیاست [مستقل و جدا از دولت‌گرایی] یا سازماندهی آینده پیشین.

ژانویه ۲۰۱۴ - دی ۱۳۹۲

cvassigh@wanadoo.fr

یادداشت‌ها

(۱) هستی و رخداد: L''être et l'événement

(۲) در : L'hypothèse communiste و L'idée du communisme

(۳) سیاست رهایی: Politique d'émancipation

(۴) رجوع کنید از جمله به نوشته ی من تحت عنوان: ادای سهمی در پاسخ به دو پرسش: کدام سوسیالیسم و کدام چپ در سایت وحدت چپ و سایت های دیگر.

(۵) اصل بنیادین یا آکسیوم : Axiome

(۶) Clausewitz

(۷) Weydemeyer

(۸) Badiou – Entretiens (۱) Ed. Nous, p.۱۱۶

Evénement : رخ داد ((۹

Futur antérieur : آینده پیشین یا پیشتاخته: ((۱۰

a-politique : غیر- سیاسی : ((۱۱

Immanent : ذاتی : ((۱۲